

تصویرگر: سید میثم موسوی

مونا سادات خضایی

اهالی کرسی ننه فیروزه



ننه فیروزه که تقوتوق عصایش را به زمین می‌کوبید و راه می‌رفت، گفت: «انارها به صف شوند و بپزند روی کرسی.»

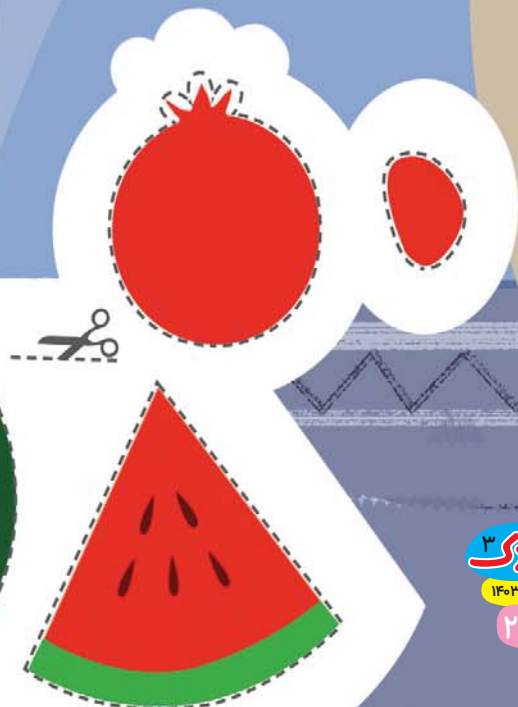
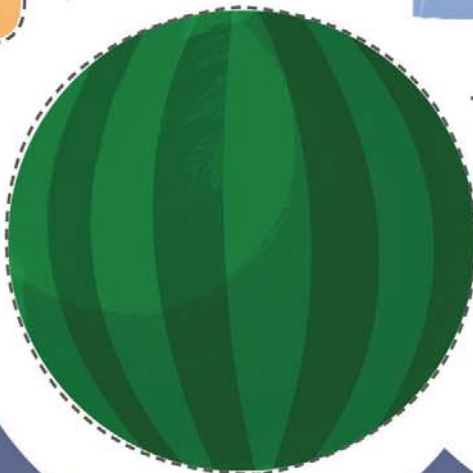
دانه‌انارها زدند زیر آواز: «صد دانه یاقوت دسته‌به‌دسته، با نظم و ترتیب یک جا نشسته ...»

هندوانه کنار اتاق نشسته بود و زیر چشمی به آن‌ها نگاه می‌کرد. با صدای کلفتی گفت: «ننه فیروزه، یک شب یلداست و یک هندوانه، بعد شما اول این دانه‌انارها را به صف کردی؟!»

ننه فیروزه گفت: «وای گل به سرم! ناراحت نشو ننه‌جون، اول و دوم نداره!»
دانه‌انارها داد زدند: «آقای هندوانه، قل بخور و بیا روی کرسی، که جای تو خیلی خیلی خالیه.»

آقای هندوانه اخم‌هایش را باز کرد و قل خورد. ظرف آجیل هم چیلک و چولوک جلو آمد و گفت: «تا ننه سرما نیامده، ما را بگذارید روی کرسی، که اصلاً حوصله‌ی سرما را نداریم!»

بچه‌ها این شکل‌ها را ببرید، مرتب کنید و روی کاغذ رنگی بچسبانید. چه تصویری درست شد؟



ننه فیروزه خندید و گفت: «چه حرف‌ها! یک شب یلداست و یک ننه سرما!»

ظرف آجیل که تمام پسته‌هایش تق و تق باز شدند، روی کرسی نشست. کرسی از خوراکی‌های رنگ به رنگ و خوش‌مزه پر شد.

یکهو دیلینگ صدای در بلند شد. کرسی در گوش کتاب حافظ پیچ کرد: «ای وای، مهمان!»

ننه فیروزه گفت: «یک شب یلداست و یک مهمانی.»

صدای خنده و احوال‌پرسی نوه‌ها و بچه‌ها در گوش اهالی کرسی شب یلدا پیچید.

